

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» شاهد بر جمله «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۱ است. نکاتی در این آیه است که ما به این نکات می‌پردازیم.

نکته اول این است که جمله «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» جمله خبری وصفی است و در سیاق آیات و در سیاق جملاتی آمده که بسیاری از این جملات یا تعدادی از آن‌ها اخلاقیاتی را متعرض شده که احیاناً واجب نیستند؛ مثل: «وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»^۲ یا «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» که اعم از انفاق واجب و انفاق مستحب است. و یا «وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۳ که از اوصاف اخلاقی است مورد تأکید است؛ اما به عنوان یکی از واجبات شرعی مطرح نیست.

آقای محمد رشید رضا از استادش به قول آقای محمد عبده نقل می‌کند که او هم معتقد بود که این «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» از وصایای اخلاقی غیر واجب است و دلالت بر وجوب ندارد. عبارت او چنین است: «لأنَّ هذا وصف خبري لحال طائفة مخصوصه اكثر ما يدل عليه أنَّ هذا الشيء ممدوح في نفسه و محمود عند الله تعالى» بیش از این دلالت ندارد که «شُورَى بَيْنَهُمْ» یک کار ممدوح و خوب است؛ اما دلالت بر وجود ندارد.^۴ بنابراین این جمله «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» دلالت بر وجود شورا ندارد بلکه دلالت بر این دارد که مشورت از امور ممدوح است و شارع توصیه به شورا می‌کند ولی دلالت بر اینکه یک امر واجبی است که حتماً باید به آن عمل کرد، ندارد، با توجه به اینکه بحث ما درباره شورای حکومتی و سیاسی است. این مطلب اول.

مطلب دوم اینکه ما در گذشته گفتیم که اصولاً شورا و کلمه شورا در زبان عرب، مستلزم وجود یک تصمیم‌گیرنده است که آن تصمیم‌گیرنده برای اینکه تصمیم بگیرد، با دیگران مشورت می‌کند ولی تصمیم‌گیرنده اوست. بنابراین خود معنای شورای این نیست که این شورا، یک شورای الزام‌آور باشد. اصلاً

۱. شوری: ۳۸

۲. همان: ۴۲ وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ

۳. عنکبوت: ۵۹ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

۴. این مطلب را آقای رشید رضا از استاد خود محمد عبده در تفسیر المنار، جلد ۴، صفحه ۴۵ نقل می‌کنند. البته آن کتاب المنار که آن زمان در اختیار من بود زیرا در حال حاضر چاپ‌های متعددی از آن شده است.

لفظ شورا از نظر لغت معنایی نمی‌دهد که نتیجه‌اش این باشد که آنچه شورا تصمیم می‌گیرد، اجرای آن لازم و واجب باشد؛ چون خود معنای شورا - بنا بر آنچه قبلاً گفتیم - عبارت است از رایزنی با تعدادی از افراد اهل رأی برای تصمیم‌گیری که در اینجا معنای آن این است که یک تصمیم‌گیرنده باید وجود داشته باشد که این تصمیم‌گیرنده، حق تصمیم‌گیری دارد. این تصمیم‌گیرنده صاحب تصمیم و دارای حق تصمیم، برای اینکه این تصمیم پخته‌تر شود، برای اینکه این تصمیم به صواب نزدیک‌تر باشد، با دیگران رایزنی می‌کند اما اوست که از میان آراء دیگران، رأی بهتر را می‌پسندند و برمی‌گزیند و بعد تصمیم می‌گیرد. بنابراین شورا، اساساً به معنای مرکب تصمیم‌گیری نیست بلکه شورا به معنای کمک‌کننده به یک تصمیم‌گیر است. بنابراین این آیه که می‌فرماید: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» یعنی مؤمنین چنین هستند که وقتی می‌خواهند تصمیم بگیرند، با دیگران مشورت می‌کنند و بعد تصمیم می‌گیرند. بنابراین خود این شورا، شورای تصمیم‌گیری نیست.

[اینکه نظر شورا عمل شود] در شورا این نهفته نیست؛ مگر اینکه بین خودشان تصمیم بگیرند که هرچه این شورا تصمیم گرفت اجرایی شود که حرف دیگری است. اما این شورا نیست؛ ما می‌گوییم آن چیزی که شورا است، همان رایزنی است و نه تصمیم‌گیری. در شورا آنچه هست و آنچه شورا می‌گوید و آنچه شورا می‌فهماند، رایزنی است و بیش از این از شورا فهمیده نمی‌شود؛ اما تصمیم‌گیری، ممکن است خود شورا تصمیم بگیرد و ممکن است که شورایی باشد که برای تصمیم‌گیری پیشنهاد می‌دهد و او تصمیم می‌گیرد. تصمیم‌گیر از این‌ها پیشنهاد گرفته و بر مبنای آراء آن‌ها تصمیم می‌گیرد و لذا ممکن است به رأی یکی از این مشورت‌کنندگان عمل کند. از بین این آراء و نظرهای یکی را انتخاب کند و بگوید: این بهتر است و به همان رأی عمل کند. گاهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین می‌کردند؛ در مسئله خندق در غزوه احزاب یا جنگ احزاب، مسلمین رأی‌ها و نظرهای مختلفی دادند منتها حضرت به رأی سلمان عمل کردند. یک نفر از بین این‌ها نظری داد و حضرت به آن نظر عمل کردند. بنابراین در کلمه شورا، چیزی که نشان‌دهنده این باشد که این شورا تصمیم می‌گیرد، وجود ندارد. شورا یعنی چه؟ شورا یعنی رایزنی و نظرخواهی و ابداع نظر و کمک گرفتن از ابداع نظر اهل نظر.

در بحث‌های قبل مفصل به لغت مراجعه کرده و کلمات آن را گفتیم. آقای قحطان الدوری در کتاب «الشورا بین النظرية والتطبيق» هم حرف تمام لغویین را خلاصه کرده است و می‌گوید: «و هو استخراج الصواب بعد التعرف على اراء الآخرين و اجازة النظر فيها»^۱

۱. الدوری، الشوری بین النظرية و التطبيق، بغداد، ۱۹۷۴ م.

مطلب سوم این است که شورا در جایی جایز است که از سوی خدا و رسول تصمیم قطعی نشده باشد؛ چون شورا، شورای برای تصمیم‌گیری است؛ بنابراین اگر خدا و رسول قبل از شورا تصمیم را قطعی گرفته و اعلام کرده باشند در اینجا دیگر جای شورا نیست. قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^۱ آیه به خوبی روشن است و تکلیف را معین می‌کند. بنابراین خیره در امر، در آن جایی است که رسول خدا و خدای متعال قبل از رسول خدا، تکلیف را معین نکرده باشد. ولی تکلیف معین و قطعی است؛ گفته این کار را انجام دهید. اینجا دیگر جای شورا نیست. ما بیاییم و برای نماز خواندن، رفراندوم بگذاریم یا شورا کنیم که آیا مردم نماز بخوانند یا نخوانند؟ چون نمی‌شود مردم را به‌زور به بهشت فرستاد، بگوییم هرکس که دوست دارد به بهشت برود چنین کند. بسیار خوب! می‌آیم معذرت‌خواهی می‌کنیم و می‌گوییم چه کسی می‌خواهد به بهشت برود؟ نماز بخواند! خیر! اینجا جای شورا نیست که بخواهیم با مشورت کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خداوند تصمیم آن را گرفته‌اند مشورتی و شورایی کنیم.

[حتی در موضوع رفراندوم جمهوری اسلامی هم] بفرض هم که رفراندوم اصل جمهوری اسلامی باشد، این به آن معنی نیست که اگر مردم گفتند خیر؛ دیگر جمهوری اسلامی نامشروع می‌شود بلکه این رفراندوم قوت به تصمیم‌گیری مشروع می‌دهد و نه اینکه بخواهد مشروعیت ببخشد. خدای متعال منبع مشروعیت است و ما این را قبلاً گفته‌ایم؛ ولی نظرخواهی مردم، وقتی مردم کمک کنند و نظر مثبت بدهند و حمایت و نصرت کنند، حکومت قدرت خواهد گرفت.

در مباحث گذشته گفتیم که قدرت سیاسی دو بخش دارد؛ یک بخش مشروعیت و یک بخش قدرت. بخش مشروعیت از خدای متعال برمی‌خیزد و هیچ منبع دیگری نمی‌تواند منطقاً و عقلاً مبنای مشروعیت باشد. این را مفصل بحث کرده‌ایم و در جلد اول و دوم چاپ شده است. گفته‌ایم که ممکن نیست عقلاً، مشروعیت از غیر خدا برخیزد. منبع مشروعیت باید خدا باشد؛ هم منطق این را تأیید می‌کند و شرع هم آیات و روایات زیادی دارد. «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۲. اصلاً آیه می‌فرماید اگر کسی مشروعیت را برای غیر خدا قائل شود، این بدترین نوع شرک است؛ شرکی است که از همه شرک‌ها بدتر بوده و مورد نهی شدید خدای متعال است. در همین آیه هم به

۱. احزاب: ۳۶

۲. قصص: ۶۸

آن اشاره شده است: «وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ * وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱.

به هر حال مشروعیت از آن خداست؛ اما حالا مشروعیت معلوم شد و خداوند علی بن ابی طالب علیه السلام را برای امامت بعد از رسول معین فرمود؛ خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعلام فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ اما اگر مردم کمک نکرده و اطاعت و حمایت نکنند اتفاق نخواهد افتاد. گفتیم قدرت که رکن دوم حکومت است با دو میثاق شکل می گیرد؛ یکی میثاق اطاعت و یکی میثاق نصرت؛ «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»^۳ این میثاق اطاعت است که در روایات زیادی را خواندیم و مطرح کردیم که خیلی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که: «بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْمُنْشَطِ وَالْمَكْرَه»^۴. به هر حال اطاعت و نصرت به حاکم قدرت می دهد، ولو اینکه این حاکم جبرئیل علیه السلام باشد. اگر جبرئیل هم بخواهد روی زمین حکومت کند، اگر مردم اطاعت نکرده و یاری نکنند، عملاً قدرت پیدا نمی کند که بخواهد حکومتی را برپا کند. حکومت احتیاج به مشروعیت و قدرت دارد. اگر مشروعیت باشد، حق حاکمیت به وجود می آید. حق حاکمیت یعنی حق دارد حکومت کند و بر مردم واجب است که از او اطاعت کنند. اما اگر مردم اطاعت کردند، این حکومت هم عملی می شود و شکل می گیرد و اگر اطاعت نکردند، این حکومت شکل نمی گیرد. لذا گفتیم نقش مردم، نقش در ایجاد حکومت است؛ حکومت فعل مردم است.

این نکته دقیقی که ما گفته ایم؛ حکومت فعل مردم است و مردم در رابطه با حکومت، فاعل هستند و نه قابل. اینکه گاهی گفته می شود مقبولیت از آن مردم است، نمی دانم منظور آن ها چیست! ولی اگر بخواهند دقیق صحبت کنند باید بگویند موجودیت حکومت حدوثاً و بقائاً با اراده مردم است. لذا اگر مردم حکومت غیر خدایی بخواهند، همه آن ها جهنمی هستند و تعارف هم ندارد؛ چون آن ها قدرت را از خدا گرفته اند و به

۱. همان: آیات ۶۹ و ۷۰

۲. نساء: ۵۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

۳. مزمل: ۷ وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

۴. بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْمُنْشَطِ وَالْمَكْرَه وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ وَأَنْ نَقُومَ أَوْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَانِيم

صحیح بخاری، ح ۷۱۹۹

شریک خدا داده‌اند. چنین جامعه‌ای، جامعه مسئولی است. کسانی که بخواهند به یک حاکمیت غیرمشروع، موجودیت بدهند، همه آن‌ها در این غصب شرکت می‌کنند و شریک این غصب هستند. اگر به وظیفه خود عمل کنند، اینجا کمک کردند که یک حکومت مشروع پا بگیرد و موجود شود؛ چه حدوثا و چه بقاا.

یکی از حضار: اینکه در معنای لغوی شورا به اهل لغت مراجعه کردید، از نظر شما، قول لغوی حجیت دارد؟

استاد: ظهور یک کلام چگونه کشف می‌شود؟ از فهم اهل لغت. فهم اهل لغت، کاشف از ظهور است پس بله؛ حجیت دارد و راهی برای کشف ظهور غیر از این نیست.

یکی از حضار: خیلی از بزرگان حجیت قول لغوی را نمی‌پذیرند.

استاد: همه بزرگان بر روی سر ما جای دارند اما اگر آن‌ها بخواهند معنای یک کلمه را بفهمند چه کار می‌کنند؟ آیا با قرعه‌کشی این کار را انجام می‌دهند؟ باید چه کار کرد؟ راهش این است و راه دیگری ندارد. باید ببینید مردم و آن‌هایی که اهل لغت هستند، از این کلمه چه می‌فهمند. این راه فهمیدن ظهور یک کلمه است. کلمه بر چه چیزی ظاهر است؟ معنای کلمه چیست؟ اینکه بگویند قول لغوی حجیت نیست یعنی چه؟ نه اینکه دلیل شرعی و روایت و آیه داشته باشد اما از آن چیزهایی است که حجیت آن عقلا قطعی است و این حجیت عقلایی مورد امضای شارع هم قرار گرفته است. مثل خیلی از امارات شرعیه که حجیت آن‌ها از طرف شارع امضا می‌شود.

مطلب چهارم اینکه در آیه دارد که «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ». این یعنی امری که حق تصمیم‌گیری آن به مردم واگذار شده باشد؛ امری که امر آن‌هاست. از این امر هم چه چیزی استفاده می‌شود؟ استفاده می‌شود که بهتر است امری که امر مردم است و امری که مردم باید درباره آن تصمیم بگیرند، شورایی باشد. اما اگر امر، امری است که خدای متعال درباره آن باید تصمیم بگیرد و امری باشد که از سوی خدا به مردم واگذار نشده باشد دیگر امر مردم نیست.

برای مثال فرض کنید کسی بخواهد بیاید و در رابطه با امری که مربوط به دیگری است، با مردم مشورت کند؛ خانه یک مسلمان، یا غیرمسلمانی وجود دارد که ملک اوست و کسی بگوید که بیاید مشورت کنیم و خانه را از دست این‌ها بگیریم. با شورا این کار را انجام دهیم؛ همه هم تصمیم گرفتند که خانه را از این‌ها

بگیرند و در آن تصرف کنند و یا بفروشند و پول آن را بین خود تقسیم کنند. آیا این شورا در اینجا حجیت دارد؟ خیر؛ زیرا امر، امر آن‌ها نبوده است «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ». امری که امر آن‌ها نیست، امری که امر الهی است، اینکه نمی‌تواند شورای باشد؛ بنابراین آن امری باید به شورا گذاشته شود که امرهم باشد. امری که «امرهم» است، از کجا مشخص می‌شود؟ خدای متعال باید معین کند که چه امری را به آن‌ها واگذار کرده است.

یکسری امور را به خودشان واگذار کرده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ»^۱ خدای متعال، تصمیمات مربوط به رفتار شخصی مؤمن را به خود او واگذار کرده است؛ این لباس را بپوشد، آن لباس را بپوشد، در چه خانه‌ای بنشیند، اگر خواست خانه بخرد، خانه بخرد یا نخرد، این معامله را بکند یا آن معامله را بکند. این امور، اموری است که مربوط به رفتار شخصی از زندگی خود افراد است. خداوند انتخاب رفتارها در چارچوب آنچه خدا تعیین کرده را به خود او واگذار کرده است. ولی طبق این روایت به او واگذار نکرده است که خودش را ذلیل کند بلکه منظور این است که اموری است که خدای متعال آن‌ها را به مردم واگذار کرده است؛ گفته است: «فَانْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»^۲ و به خودشان واگذار کرده، یا گفته است: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»^۳ و یا «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ»^۴ حالا اینکه چه مقدار انفاق کنند یا چه چیزی را انفاق کنند را به خودشان واگذار کرده است.

یک تعدادی از کارها را به خودشان واگذار نکرده و معین کرده است که باید این طور عمل شود. چیزی که به آن‌ها واگذار نشده و خدای متعال حکم و تکلیف آن را معین کرده، دیگر «امرهم» نیست. از جمله آن چیزی که امر آن‌ها نیست، مسئله خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است؛ خداوند این امر را به کسی واگذار نکرده است بلکه ما گفته‌ایم عقلاً هم نمی‌شود که خدای متعال این امر را به دیگران واگذار

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ أَلَمْ تَسْمَعْ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ «فَالْمُؤْمِنُ يُتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً وَلَا يَكُونَ ذَلِيلًا يُعِزُّهُ اللَّهُ بِالْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ

الکافی، ج ۵، ص ۶۳

۲. نساء: ۳ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْبَيِّنَاتِ فَاِنْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتْنِي وَثَلَاثَ وَرَبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا

۳. بقره: ۲۷۵ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتَّبَعَهَا فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

۴. همان: ۲۵۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ

کند؛ چون این کار به معنی تخلی خدا از خدایی خویش است. این از بدیهی‌ترین مفاهیم قرآنی است که خدا «لَهُ الْمُلْكُ» است و مالکیت خدای متعال، از امور ذاتیه الهی است و قابل سلب از او نیست.

ما در محل خود گفته‌ایم که اگر کسی بگوید بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم، خدای متعال حاکمی تعیین نکرده و این مطلب را به مردم واگذار کرده است؛ به این معنی است که خدای متعال بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم از فرمانروایی استعفا داده و گفته من از این به بعد فرمانروا نیستم و خودتان برای خودتان تعیین تکلیف کنید. اگر یک حاکمی در مملکتی برای اینکه بخواهد استاندار معین کند، بگوید: مردم! من دیگر استاندار معین نمی‌کنم و خودتان هرکس را می‌خواهید انتخاب کنید معنای این کار او خودمختاری است و یعنی اینکه من از حاکمیت خود در این محدوده دست برداشته‌ام. اگر خدا به مردم بگوید: مردم! هرچه که خود شما تصمیم بگیرید، یعنی چه؟ یعنی اینکه من دیگر تصمیم نخواهم گرفت و حاکمیت خودم را اعمال نمی‌کنم. اعمال حاکمیت به این است که حاکم تعیین کند. اگر حاکم تعیین کند، یعنی از طریق این تعیین، اعمال حاکمیت کرده است و اگر تعیین نکند و بگوید: هرچه خودتان می‌خواهید تصمیم بگیرید، این یعنی استعفای از حاکمیت. پس «لَهُ الْمُلْكُ» و «لَهُ الْأَمْرُ» چه می‌شود؟ «وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» یعنی چه؟ «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»^۱ یعنی چه؟ پس «وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ»^۲ یعنی چه؟ همه این آیات، بلکه عقل قبل از این آیات چنین برداشت می‌کند. ما قبلاً هم بحث کرده‌ایم و من خواهم می‌کنم که این بحث را در جلد اول مطالعه و مباحثه هم کنند؛ چون بعضی از مطالب آن دقیق است و احتیاج به مباحثه دارد. در آنجا تبیین کرده‌ایم که اساس دین، «لَهُ الْمُلْكُ» بودن است و نه «له الخلق» بودن خدا به تنهایی. خالقیت خدا، مورد دعوا ندارد؛ دعوای انبیا با غیر انبیا، دعوای رسل با مردم خودشان و با مشرکین و کفار بر سر چه بود؟ بر سر «لَهُ الْأَمْرُ» بودن خداوند بوده است. همه می‌گفتند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ»^۳ این بوده و لذا آن‌ها در برابر انبیا می‌ایستادند. اگر بحث در این بود که بگویید خالق است، می‌گفتند عیبی ندارد، خدا خالق است. تو به ما کاری نداشته

۱. آل عمران: ۲۶ قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۲. بقره: ۲۴۷ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَلَاكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ فَسَوْفَ أُولَٰئِكَ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ وَلَا يَمْسُحُ بِمِصْرَةٍ مِنْ يَدَيْهِ فَتَمَلَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّهُ يَخْتَارُ وَمَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَإِنَّهُ يَكُونُ مِنْهُ قُلُوبًا فَقَالَ قُلُوبُ الْبَاطِلِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

۳. شعراء: آیه ۱۲۵ و ۱۲۶

باش، ما خودمان حکومت می‌کنیم و قدرت دست خود ما باشد، دیگر دعوایی در کار نبود اما دعوا بر سر همین بوده است.

یکی از حضار: استاد! اگر خداوند چارچوب‌ها و مقررات را مشخص کند و بعد بگوید حالا خودتان حاکم معین کنید که طبق این چارچوب‌ها حکم کند؛ در اینجا باز هم حکم، حکم خدا شده و فقط حاکم به دست مردم معین می‌شود.

استاد: مگر در آن جایی که خدا حاکم را تعیین کرده باشد، ولی مردم تمکین بر این حاکم نکنند اما این حاکم به شکل دیگری بتواند حکم خود را تنفیذ کند، مثل دوران غیبت؛ در دوران غیبت، دوران حکومت استثنایی است؛ دوران عدم تمکین مردم است و نه دوران اینکه خدای متعال استعفا داده باشد. چون تمکین نکردند، لذا فلسفه تعیین امام در عصر غیبت همین است. چرا در عصر غیبت باید امام باشد؟ تا مشخص شود که خداوند دارد اعمال حاکمیت می‌کند. خدا باید حاکمیت خود را اعمال کند؛ «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ»^۱ نمی‌شود زمین از حجت خدا خالی شود و این به معنی تخلی خدا و دست کشیدن او از حاکمیت است. امام باید تعیین شود، امام می‌خواهد بیاید و اعمال حاکمیت کند؛ برای این کار، گاهی باید در جمهوری اسلامی، رفراندوم برگزار شود، چون تمکین مردم از این طریق میسر است. تمکین مردم از حاکمیت امام به این است که فقیه را با شرایط معین معین کنند و بگویند شما فعلاً از این تبعیت کنید. این هم شیوه تمکین است. بحث بر سر تمکین است نه بر سر امام و حاکمیت او. خداوند باید حاکم معین کند. اگر خدا حاکم را معین کند، پس یعنی خدای متعال در امر مدیریت جهان العیاذ بالله خلل ایجاد کرده است؛ اما مگر می‌شود؟ آیه کریمه می‌فرماید: «هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ»^۲ یعنی آیا شکاف و خللی می‌بینی؟ نمی‌بینی. اگر بنا باشد که خدا جامعه بشر را رها کند و بدون تعیین حاکم بگذارد، این کار فطور و شکاف در آفرینش است. اینجا خلأ شده و این کار محال است.

و صلی‌الله علی محمد و آل و سلم

۱. ... عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَأَنَا وَاللَّهُ ذَلِكَ الْحُجَّةُ.

الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹

۲. ملک: ۳ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ